

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به حجیت حجج بود، تعارض روایات بود که اصل اولی آیا تساقط است یا رجوعش به باب تزاحم یا تخییر یا توقف؟ علی ای حال وجوهی که گفته شده. مرحوم نائینی تلفیقی کردند بین بحث تصویب و تخطئه ای که در باب اجتهاد و تقلید است و آنچه که در باب تعارض گفته شده است، عرض کردیم این را گفتیم اجمالا قائل دارد یعنی این طور نیست، شاید عدد معتناهی، اما ظاهرا دو باب باشد یعنی حجیت رأی مجتهد و قول مجتهد از یک باب است، حجیت روایت از باب دیگری است. آن بحث تصویب در حجیت فتوای مجتهد موثر است اما این خیلی در این جا، قائل هستند اما خیلی مشهور نیست، عرض کردیم آنچه که ما در بین عامه علما بعد از حجیت خبر می بینیم بیشتر به قول ایشان طریقت است، تصویب نیست، نکته اساسی در باب خبر که مطابق با ارتکازات عقلائی هم هست، بله ممکن است کسی در آن جا تصویب قائل بشود به خاطر خصائص شریعت مقدسه، یعنی به خاطر این که چون در حکم است. در سیره عقلائی خبر خبر است دیگه، طریق است اما در مسائل فقه اسلامی یا فقه مذاهب خاصه در آنجا مسئله طریقت صرف نیست، تاثیرگذار است در حکم و اعتبارات قانونی و اینها، از این جهت آنجا تصویب را مطرح می کنند، حکم خبر را ندارد، حساب نکنیم حکم خبر مطلقا، بلکه یک نکته زائدی دارد که جهت تعبد باشد و جهت تدین باشد مثلا بنا بر مشهور بین شیعه اگر خبری مشهور علما به آن عمل کرده باشند این خبر حجت است، حالا ممکن است دو طائفه داشته باشیم، یک طائفه به این و یک طائفه به آن. در این جا احتمال تخییر هست، احتمال دخول در باب تزاحم هست که از تعارض نباشد اما خب باز احتمال اولی به قول خودشان بیشتر همان مسئله تساقط است و لکن اگر حساب شریعت بشود احتمال تخییر یا دخول در باب تزاحم احتمال ضعیفی نیست، این طور نیست که احتمال ضعیفی باشد به خلاف خبر در غیر اینها.

.....

اصولا ما یک نکته ای را عرض کردیم، این اشکالاتی را که الان بیشتر در حجیت خبر و اینها می شود و مشکلات فنی که پیش آوردند مثلا غربی ها، این را دقت بکنید بیشتر در خبرهای غیرشرعی است، یعنی فرض کنید در خبرهایی که وارد شده در طب و تاریخ و معنای آیه اما آنچه که مربوط به معانی ظاهر قرآن می شده اینها دیگه خیلی احتیاج به خبر نداشته، حتی ممکن است خبر را تاویل بکنند. فقه هم چون در زندگی مردم بود یعنی در شهرهای اسلامی متعارف بود نماز و روزه، اگر خبر خاصی می آمد این برایشان بحث برانگیز بود لذا عرض کردیم بعضی هایشان قائلند که اخبار فیما تعم به البلوی، در مسائل عامه البلوی خبر قبول نمی شود، حجت نیست، چون این مسئله عمومی است که مردم به آن عمل کردند، یک خبری بر خلاف این بیاید مثلا یک خبری بیاید که غسل جمعه واجب است لا يجوز ترکها، بعد خب خلاف است، چون بین مسلمان ها و بین شیعه متعارف بوده، غسل جمعه انجام می دهند، علی ای حال این مسائل را عرض کردیم.

مرحوم نائینی بحث آخرشان هم راجع به مصلحت سلوکیه روی مصلحت شیخ بود که طبق قاعده چون سلوک نباید در، و سلوک هم چیزی نیست که خودش داشته باشد، نتیجه او با طریقت یکی است پس تساقط است اصل اولی لکن می گوئیم از مرحوم شیخ ظاهر می شود که تزام دیدند، تساقط ندیدند، تعارض ندیدند، و اشکال می کنند به مرحوم شیخ که تقدم الکلام فیه.

عرض کنم که مصلحت سلوکی را عرض کردم شیخ تصورش این است، یک دفعه اشکال روی تصور ایشان است آن بحث دیگری است، تصادفا در بحث خبر من تصادفا محصول فخر رازی را می خواندم دیدم بعضی هایش از اهل سنت هم قائلند که مصلحت در ایقاع فعل علی حسب خبر است، این ایقاع الفعل همان مصلحت سلوکیه است، ظاهرا تعبیر مصلحت سلوکی نکرده، ظاهرا آنها هم قائل دارند، این طور نیست که نباشد و عرض کردیم حالا تصویر نمی شود که سلوک دارای مصلحت باشد، آن بحث دیگری است. اگر تصویر کردیم که خود سلوک دارای مصلحت است خب حق با شیخ رحمه الله است چون عرض کردیم جاهایی که طریقت صرف دارد در آن جور جاها مصلحت جدیدی نیست، همان واقع و مصلحت واقع حساب می شود اما در آن جا بگوئید که یک نکته ای دارد که طبق نکته جعل می شود، حالا سلوک مثلا، خود سلوک یک مصلحتی داشته باشد، عرض کردم یک دفعه نمی توانیم تصویر بکنیم بحث دیگری است، اگر

ما تصویر کردیم که سلوک بماهو سلوک خودش دارای یک مصلحتی است، جدای از مصلحتی که در متعلق است، جدای از مصلحت واقعی، و این سلوک و مصلحتش می تواند جبران مصلحت فائده یا جلوی مفسده قائمه را انجام بدهد، یک مفسده ای پیش بیاید این سلوک می تواند آن را از بین ببرد یا آن مصلحت فائده به جای آن بنشیند، خب یک دفعه این که این تصور و مطلب قابل تصور نیست بحثی است اما اگر قابل تصور باشد ظاهرا حق با شیخ است دیگه، باید قائل به تزاحم بشویم چون مصلحت که آمد، حجیت که آمد، مصلحت آمد بر فرض هم یک مصلحت واقع باشد یا مصلحت فائده ای باشد یا مفسده ای بر آن مترتب بشود این با سلوک جبران می شود، تاثیرگذار است، تاثیرگذار که شد از طریقت صرف خارج می شود، جنبه طریقت پیدا نمی کند و ما عرض کردیم که آنچه که به ذهن ما در باب حجیت می آید همین مصلحت سلوکی است، یک توضیحی هم عرض کردیم که این مصلحت سلوکی به معنای این که یک مصلحتی است قائم است به هیئت اجتماعی، با قطع نظر از متعلقات. و عرض کردیم این قابل تصویر در خارج است، شما یک مصلحتی است در آجری که می خواهید در این دیوار بکار ببرید، یک مصلحتی هم هست در صاف بودن و تمیز بودن دیوار، یک دست صاف باشد، یک چیزی قائم به هیئت اجتماعی است و یک چیزی قائم به آن افراد است پس این تصویرش مشکل ندارد، تصویر مصلحت سلوکی مشکل ندارد، این که مراد از سلوک یعنی این یعنی یک نکته اجتماعی وجود دارد، در آن نکته اجتماعی خود هیئت اجتماعی یک مصلحتی دارد، خود هیئت اجتماعی. مثلا اگر افراد خوشبخت باشند یک دفعه ممکن است افراد خوشبخت باشند اما هیئت اجتماعی خوشبخت نباشد، جامعه به عنوان جامعه، آن که انسان در این جامعه بیاید و احساس بکند تک تک افراد در خانه هایشان خوشبختند اما روابط اجتماعی و آن هیئت اجتماعی هیئتی نیست که خوشبختی در آن باشد، ممکن است به تک تک افراد ظلم نشود اما به هیئت اجتماعی، کسی بخواهد در هیئت اجتماعی ایجاد ظلم بکند، این می شود، تصورش خیلی سخت نیست و برای هیئت اجتماعی ما یک مصلحت خاصی قائل هستیم. این مصلحت می تواند اگر مشکلی در افراد بود آن را حل بکند و لذا هم سعی باید بر این باشد هم نسبت به افراد حساسیت نشان بدهیم، افراد واجد صلاحیت و مصلحت و ملاک باشند و هم هیئت اجتماعی باید دارای صلاحیت باشد، نمی شود ما بیاییم هیئت را قشنگ بکنیم ولو افراد همه در فشار باشند مثل همین تفکراتی که غالبا سوسیالیست ها و کمونیست ها دارند و به

عکسش هم نمی شود، بگوییم ما کاری به دیگران نداریم، تو خودت در خانه خودت خوشبخت باش، در جامعه چه روابطی حاکم است نمی شود. خب این مطلب انصافا به نظر ما هر دو طرفش غلط و باطل است. صوابش این است که ما یک مصالحی و مفاسدی برای اشیاء و افعال داریم، موضوعات خارجی داریم، مصالح و مفاسدی هم برای هیئت اجتماعی داریم. حالا هیئت اجتماعی گاهی به عنوان جامعه اسلامی می خورد، گاهی به عنوان جامعه شیعه می خورد، گاهی می خورد به عنوان هیئت اجتماعی که قائم است به کل دنیاست، مثل معاهدات بین المللی یعنی یک چیزی این دولت برای خودش قائل است، یک معاهده بین المللی هم دارد. ما در بحث مکاسب سابقا حتی اشکال هم کردیم، یک کنوانسیون بود کنوانسیون بیع بین الملل که من اول خیال می کردم بین الملل بیع است، بعد که ترجمه انگلیسی را خواندیم دیدیم نه، مرادش بیع بین الملل است، یعنی آمده بیع را در یک جامعه بین افراد، فرض کنید در شهر حساب کرده، در خود کشور حساب کرده، این روی هیئت اجتماعی و روی هیئت جهانی این را حساب کرده، اصولا معاهدات بین المللی روی این جهت هستند که روی هیئت جهانی حساب می کند و اینها را ما به یک مناسبتی توضیحات دیگه هم دادیم، حالا چون بحث ما فعلا در این بحث نیست به همین مقدار اکتفا می کنیم پس اگر مراد این شد خب اگر حجج و امارات، حالا من این جا یک پرائتز کوچک باز کنم در عبارات عده ای چهار تا عنوان آمده، ادله، امارات، حجج و طرق، بعضی ها هم فرق گذاشتند مثل ادله در موارد شبهات حکمیه است، در موارد حکم است، امارات مثلا در موارد موضوعات است، حجج اعم است الی آخره. چون اینها اصطلاح است من خیلی روی اصطلاح بحث نمی کنم، مراد این چهار تا حالا یا یکی است یا مختلفند یا إذا اتفاقا اجتماعا و إذا اجتماعا افتراقا، مراد ما این چهار تاست، طرق، امارات، حجج و ادله، اینهایی که. این پرائتز بسته، یک پرائتز کوچکی باز کردم.

عرض کنم که در مورد اینها اگر قائل به مصلحت سلوکی شدیم انصافش این که مواردش فرق می کند، این طور نیست، در حجج، مخصوصا اگر حجج را تعمیم بدهیم به موارد شبهات موضوعیه، موارد موضوعات خارجی، فرض کنید در باب بینه اگر دلیل آمد که بینه به عنوانها در کل موضوعات خارجی حجت است ولو مفید وثوق و اطمینان نباشد، این حجت است تعبدا، عرض کردیم فعلا در بین شیعه مطلب اجماعی است یعنی انصافا هر کسی متعرض شده قائل شده، حالا آیا دلیل روشنی دارد یا نه؟ و در کتاب مغنی ابن قدامه

آمده که اجماع اهل علم و مسلمین، تمام اجمعوا بر این که بینة در موضوعات حجت است و این را داریم، اجماع مکرر از ما و سنی ها داریم و انصافا جای شک هم نیست، حقا يقال جای شک در این مطلب نیست لکن حجیت بینة نکته اش طریقت صرف است لذا هم بین به آن می گویند، بین و بینة، یعنی چیزی که بین شیء، این بین می شود طریقت، واضح است طریقت، دو نفر عادل آمدند گفتند این کتاب مال فلانی است و دو نفر گفتند این لباس نجس است، خب این طریقت صرف است لذا طبیعتا به طور طبیعی چون دو تا طریق متعارضند و ترجیح داده نمی شود نمی توانیم به هیچ کدام اعتماد بکنیم، به طور طبیعی حالا یا تساقط یا توقف بنا بر این که بین این دو تا فرق باشد، به طور طبیعی این طور است یعنی اگر یک مصلحت اجتماعی هست برای این که به بینة عمل بکنیم مثلا سهولت، تسهیل، مثلا احترام به وثاقت و عدالت و صداقتش، فرض کنید مجموعه این عناوین، خب این جا الان نمی توانیم این کار را بکنیم، دیگه چنین مصلحت اجتماعی در این جا نیست، چنین مصلحت سلوکی به قول آقایان نیست لذا این جا قائل می شویم.

در مثل مسئله اجتهاد و فتوی چون در مثل اجتهاد و فتوی این نیست که طریقت صرف باشد، خبرویت هم تاثیرگذار است، لکن تاثیر خبرویت به مقدار حجیت است نه به مقدار طریق الی الواقع چون به مقدار حجیت است، به مقدار تنجز حکم است، تنجز قانون است، به این مقدار هست در این جا خبرویت این اقتضا را می کند، لذا در مورد فتوا، نمی خواهم وارد بحثش بشوم، ممکن است قائل به تخییر بشویم، تساقط هم نشویم. عرض کردیم مرحوم استاد قائل به تساقط بودند، فتوا را مثل خبر می گرفتند، فرقی در این جهت قائل نبودند لکن انصافا فرق می کند، فتوا یک پشتوانه دارد یعنی یک نکته ای می آید غیر از طریقت صرف است که آن خبرویت است، ممکن است به لحاظ این خبرویت وقتی جعل حجیت می کند نکته اش فرق بکند تا جایی که یک نکته ای را در نظر نگیرد و واقع صرف را ببیند، حالا غیر از جهات خارجی و لذا هم عرض کردم مشهورتر بین اصولیین این بود که در تعارض دو فتوا مخیر است ولی در تعارض دو روایت هر دو ساقطند، تساقط است، این نکته فنیش الان تقریبا روشن شد.

راجع به قول طبیب، در قول طبیب مصلحت سلوکی در آن تصویر نمی شود، چون طبیب من مریضم، اصلا نکته اجتماعی ندارد، مصلحت سلوکی در قول طبیب نیست، در قول طبیب خبرویتش لحاظ می شود لکن به لحاظ وصول به واقع است نه حجت، فرق بین اجتهاد و

طبيب در این جاست، لذا خبرویت او خیلی تاثیر نمی کند، تاثیرش به مقدار وصول به واقع است، می خواهد شما را به واقع برساند، نکته اجتماعی ندارد، هیئت اجتماعی نیست و لذا اصل اولی هم که طبیب و غیر طبیب قولشان در این جهت که امر واقعی است حجیت ندارد، ما خواستیم به واقع برسیم، بله اگر الان راه دیگری نداریم چون اقل ضررین و احتمال اصابه خیلی بیشتر است و احتمال خطا در مخالفتش بیشتر است از این جهت، این امر فردی است، این هیئت اجتماعی نیست، این هیئت اجتماعی ندارد. حالا اگر دو طبیب مختلف شدند طبیعتا این طور است یعنی نکته فنی اقل ضررین است، طبیعتا نگاه می کند کدام یکی بهترند و این بهتری اگر ما واقعا در خارج نگاه بکنیم تابع علمیت هم نیست چون خیلی وقت ها می شود دو تا دکترند، دو تا طبیب هستند، یکیشان خیلی مدارک علمیش بالاتر است، اما یکیش معروف است که دستش با برکت است، این تجربه اش بیشتر است، حالا علم آن آقا بیشتر است، با تخصص آخرین تخصص روز را دیده، مخصوصا این علوم پیشرفت های واقعا وحشتناکی می کند، نه پیشرفت اعجاز آور است، اصلا وحشتناک پیشرفت می کند، این پیشرفت علمیش بیشتر است اما گاهی می شود یک نفر به خاطر تجربه طولانی تر، حالا شاید هم یک نکات غیبی هم باشد، مثلا این دکتر رابطه اش با واقع بیشتر از آن آقائی است که بیشتر درس خوانده، به هر حال ممکن است نکات دیگری هم مطرح باشد و لذا عرف گاهی اوقات به این شخص مراجعه می کند نه به آن یکی، با این که آن درجه علمیش خیلی بالاتر است.

علی ای حال نکته فنی این است و اگر راه دیگری داشته باشد، دکتر سوم، چهارم، پنجم، لجنه طبی، کمیسیون پزشکی تشکیل می شود به آنها مراجعه می شود، آنجا چون مسئله هیئت سلوکی در آن مطرح نیست، از این قبیل هم و باز جمله ای از این موارد مسئله قول اهل خبره در قیمتگذاری و تقویم و مقومین و ارزیابی، به قول ما معمار می گوئیم، اگر آمد گفت این خانه ده میلیون، یکی گفت دوازده میلیون، این جا هم جزء مصلحت سلوکی نیست، اینها جزء مصلحت سلوکی نیست، چرا؟ چون خود قیمت یک واحد خارجی ندارد، واقع خارجی ندارد، رغبات عقلائی در آن تاثیرگذار است. لذا ممکن است طبق یک رغبات عقلائی این بیشتر ارزش داشته باشد، طبق رغبات عقلائی این ده میلیون باشد، پس و لذا در باب تقویم هر دو را اخذ می کنند، اصلا چون آنجا حجیت نیست، بحث جعل حجیت نیست، واقع حسابش می کنند. این جا مصلحتش به نحو این است که چرا؟ چون حساب کردند که این واقعی ندارد. عرض کردیم در باب فتوای

اجتهاد شاید بهترین حرفی که برای اهل سنت هم زد همین است که بگوییم آنها هم این که می گویند اگر این رای داد واقع است آن هم واقع است مرادشان این است، یعنی در فضای دینی اگر گفتیم شصت تازیانه بزیم چه، این هم له وجه، گفتیم هشتاد تازیانه له وجه، اگر یک فقیهی به این نتیجه رسید که مثلاً در شرب خمر چهل تازیانه و یک فقیه دیگر گفت هشتاد تازیانه، ممکن است این تصویر، البته انصافاً طبق مذهب اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین چنین چیزی درست نیست، احکام واقعیه محفوظ است و خدا هم برای او راهی قرار داده، قرآن و عترت، این طور نیست که ما نیازی به فضا سازی داشته باشیم، این مسئله در این جا تاثیر گذار است، مسئله کلامی به هر حال، عرض کردیم بحث تعارض و خبر روی مذاهب اسلامی هم تاثیر گذار است، مسائل کلامی هم تاثیر گذار است، مسائل تصویب و تخطئه تاثیر گذار هست اما آن اتجاه کلی آن مبنا را باید حساب کرد، داخل آن مذهب.

پس بنابراین در باب تقویم این طور است و هلم جرا دیگه، اما در باب خبر می ماند، در باب خبر خب بلا اشکال خبر طریقت صرف دارد، در آنجا مصلحت سلوکی اقتضا می کند جعل حجیت را و إلا نمی شود، چون تفویت واقع می شود و ترتب مفساد واقعیه می شود، در آن جا مصلحت سلوکی واقعا معنا دارد، مصلحت سلوکی عبارت از این است که یک امر اجتماعی، سلوکی یعنی اجتماعی، خب اگر دو تا خبر شد تعارض پیدا کرد، طبق مصلحت سلوکی چکار باید بکند؟ خب تصور روشن است دیگه، چون مرحوم شیخ این تصور را نکردند، مرحوم نائینی و آقاضیا و دیگران هم با ایشان این تصور را انجام ندادند، خب معلوم است اگر دو تا شد چون یکی از امور بسیار مهم در باب مصلحت سلوکی تسهیل هست اما از آن هم مهم تر وحدت جامعه است، این که جامعه یک شکل واحدی به خودش بگیرد، مبانی شیعه حفظ بشود، بدانند این راه اهل بیت است، یک روایت هست سندش هم ظاهراً بد نباشد از عبید، ما سمعت منی ما یشبه قول الناس فیہ التقیه، و ما لا یشبهه لیس فیہ التقیه، دنبالش هم دارد، دو تا کلیه دارد. علی ای حال این وحدت خودش یکی از نکات بسیار مهم در مسئله مصلحت سلوکی است. تسهیل یکی از مصالح مهم است و جداسازی یعنی مبانی اهل بیت و مکتب اهل بیت معلوم بشود که در این جا این طور است و با تعارض انصافاً انصاف قصه اگر نائینی این جور اشکال می کرد بهتر بود و با تعارض این مصلحت سلوکی حفظ نمی شود، مشکل این است. یعنی مشکل یعنی ما اشکال نائینی را قبول کردیم و به تساقط رساندیم لکن نه از راه نائینی

.....

که خود سلوک مصلحت دارد، این خلاف مصلحت اجتماعی است، بله گاهی هم مرحوم صاحب حدائق دارد که اصلا مقداری از اختلافات را خود ائمه عمدا قرار دادند برای حفظ دماء شیعه، ببینید مصلحت اجتماعی عوض شد، مصلحت اجتماعی جابجا شد. در این جا آمد یک مصلحت جدیدی در شیعه پیدا شد و آن مصلحت جدید این است که فعلا صلاح شیعه این است که قول واحد نداشته باشند. اگر دو تا روایت است روی این جهت است. اگر ما باشیم و طبق قاعده باید قائل به تخییر باشیم، می تواند به هر کدام قبول بکند، دیگه تساقط معنا ندارد چون این هم مصلحت دارد و آن هم دارد، یعنی وارد می شود به قول مرحوم شیخ، حالا ایشان، مرحوم شیخ به نظرم تخییر قائل شدند، نشد به رسائل مراجعه بکنم، مرحوم نائینی نوشته تزامم، چون تزامم که مراجعه کرد مرجحات باب تزامم می بیند اما بنا بر این مبنا تخییر است، یعنی تساقط نیست که مرحوم نائینی فرموده. البته عرض کردیم این مبنائی که صاحب حدائق فرموده روشن نیست، این روایتی است در مورد نماز ظهر، در وقت نماز ظهر امام می فرماید انا خالفت بینهم، من این مخالفت را قرار دادم.

پس بنابراین اگر مصلحت گاهی اقتضا می کند که در شیعه این جور باشد مثلا در همین وقت ظهر چون اختلاف بود زراره یک وقتی نماز می خواند که در روایت دارد که هیچ کس از شیعه در آن وقت نماز نمی خواند، فقط زراره و پسر برادرش عبدالله ابن بکیر، حتی شخصی به نام محمد ابن ابی عمیر، حالا این دقیقا اسمش ابی عمیر است، این ابی عمیر است یا ابی عمر است یا چیست نمی دانیم، چون این شخص غیر از ابن ابی عمیر معروف است، حالا می گوید امام صادق به من فرمود أنت رسولی إلیه، إلی زراره، به او بگو در همان وقتی که اصحابت نماز می خوانند نماز بخوان، بعد می گوید به زراره رفتم گفتم، گفت راست می گویی، اشکال ندارد، امام گفته لکن امام به من یک چیز دیگری گفته، من همان را انجام می دهم، ببینید همان تخییری که من انجام می دهم، نمی آید بگوید آنها باطلند، نمی آید بگوید من باطلم، این جا الان مصلحت شیعه اقتضا می کند که شیعه در دو سه وقت نماز بخوانند تا شناسائی نشوند در مسجد کوفه چون اگر معلوم بشود شیعه مثلا بعد از اذان ظهر به ده دقیقه نماز خواند، چون الان تقریبا وهابی ها به نظرم نیم ساعت طول می کشد بعد از اذان ظهر تا نماز ظهر را بخوانند، حالا اگر شیعه بنایش به این باشد که به ده دقیقه مثلا یا پانزده دقیقه، هشت رکعت نافله بخواند بعد نماز، خب این شیعه شناسائی می شود، اگر فرض کنید مثل ایام ساعت دوازده اذان ظهر باشد دوازده و ربع، هر کسی نماز

خواند، هر کسی دوازده و نیم نماز خواند معلوم است و هابی است، هر کسی مثلاً یک و نیم، چون احناف به ابوحنیفه نسبت داده شده که در وقتی که سایه به مقدار خودش است یعنی هفت قدم است آن وقت نماز ظهر خوانده بشود. مشهور بین مسلمان ها این هفت قدم انتهای وقت نماز ظهر است، از اول اذان انتها، ابوحنیفه در آن انتها، حالا می گویم گاهی اوقات هم نسبت ها خیلی روشن نیست، متأسفانه در عالم علم ما این مشکل را داریم، خب عده ای هم پیگیری می کنند، تحقیق می کنند در فلان کتاب آمده و فلان، خوب است بد نیست اما خیلی به نتیجه روشنی به هر حال چون خیلی قر و قاتی شده، خیلی به قول همان شوخی معروف آی دزد آی دزد را زیاد گفتند که احتمال بدهد دزد واقعی هم هست، خیلی اشتباه دارد، خیلی کم و زیاد دارد و چون بعضی از مطالبی که از عده ایشان نقل می شود فعلاً در یک نوشتاری که مستند به آن زمان باشد در اختیار ما نیست. خیلی وقت را صرف وقت می کند، نتیجه اش هم خیلی کم است لذا ما همین طور نقل می کنیم به همین علی ما نقل، تصادفاً این را می بینیم که به ابوحنیفه نسبت دادند و گفتند شاذ بوده، در نماز صبح هم ایشان شاذ است، خیلی عجیب است، این اسهار را، اسهرو بالفجر است، وقتی که هوا روشن است قبل از طلوع آفتاب.

حالا این همه روایت دارد که پیغمبر در تاریکی نماز می خواند، این مسلم است و لذا هم نماز صبح جهری است، چون اصطلاحی دارند نمازهای جهری در تاریکی بوده، چون چراغ و اینها که نبود، بلند نماز می خواندند که بفهمند در اتاق کسی هست، اصلاً دلیل بر این که پیغمبر نماز صبح را در تاریکی می خواندند همین جهری بودن نماز صبح است، به اتفاق عامه مسلمین.

از ابوحنیفه نقل شده اسهار این قدر صبر بکنید که هوا روشن بشود، کاملاً هوا روشن بشود، این هم شاذ است، نماز ظهر هم همین طور، خیلی عجیب است، گفته در هفت قدم و نماز عصر را هم در چهارده قدم، آن هم معروف این است که این انتهای وقت نماز عصر است، آن هم انتهای وقت نماز ظهر است. از عجائب این است که همین رای را هم زراره عمل می کرد، چیز عجیب این است یعنی زراره نماز ظهر را در هفت قدمی، می گویم یک وضع. خب احتمالاً امام سلام الله علیه مصلحت شیعه را در این دیدند که اوقات مختلف را بگویند و درست هم هست، چون وقت موسع است و همه جا می شود، ظهر سر اذان نماز بخواند درست است، ربع ساعت بعد نماز بخواند درست است. نیم ساعت بعد بخواند درست است، الان فرض کنید ما در مکه و مدینه که بودیم کاملاً واضح بود حدوداً نیم ساعت، حالا من

دقیقا، چون می دانید به زمستان و تابستان هم عوض می شود، نیم ساعت بعد از اذان، تقریبا سنت وهابی، من در مدینه با یک نفری صحبت می کردم می گفت ما مالکی هستیم اهل مدینه و نماز را زودتر از وهابی ها می خوانیم، اینها نماز ظهر را دیر می خوانند، ما از این زودتر می خوانیم، این قدر معطل نمی کنیم، شیعه هم عادتاً این است چون بعد از اذان هشت رکعت نافله، فرض کنید ممکن است هشت رکعت نافله را به شش هفت دقیقه، هشت دقیقه بخواند، بعد نماز عصر خوانده بشود، دیگه این قدر معطلی ندارد.

به هر حال اگر معلوم شد که مصلحت سلوکی در یک جایی این که شیعه ای دارای یک خط واحدی نباشد، مختلف باشد برای این که شناسائی نشوند، اگر خط واحدی داشته باشند شناسائی می شوند. اگر این باشد طبق قاعده باید تخییر قائل بشویم چون این هم مصلحت دارد و آن هم دارد، به هر حال این هم این طور، در واقع هر دو هم درست است، حالا یکیش به خاطر این که مستحب است ممکن است صواب بیشتری داشته باشد اما از طرف دیگه باید حفظ دماء شیعه باید بشود. خب آن که خیلی اولی است، حالا اگر مستحب این باشد ده دقیقه بعد از اذان به خاطر حفظ دمای شیعه بگوئید نیم ساعت، به یکی بگوئید یک ساعت، به یکی بگوئید دو ساعت. مشکل ندارد، همه اش هم درست نیست، نهایتش یک مقدار فضیلتش کم و زیاد می شود و إلا اصل مطلب درست است. اگر ما این جور تصویر کردیم طبق قاعده تخییر است.

پس دقت بفرمایید آن نکته اساسی این است که ما موارد را بررسی بکنیم چه در احکام و چه در موضوعات خارجی و کیفیت جعل را ببینیم، این خلاصه مناقشه ما با مرحوم نائینی و اما اصل مطلب، کل این مبحث هفتمی که ایشان فرمودند، عرض کردیم مراد مرحوم نائینی را اگر این قرار بدهیم که اصل اولی در تعارض چیست، یعنی به جای این که ما در اخبار علاجیه برویم مثلا اگر باشد، ما از خود دلیل حجیت این حجت چه در می آوریم، در صورت تعارض چه چیزی در می آوریم، خود دلیل حجیت، مراد از اصل اولی این است. آن دلیلی که آمد خبر را حجت قرار داد، آن دلیل که آمد قول دکترا حجت قرار داد، یا طبیب را، آن دلیلی که قول اهل خبره را حجت قرار داد، خود آن دلیل چه اقتضا می کند، با قطع نظر از عنوان تعارض و اختلاف، اگر این جور که من عرض کردم تصویر بشود خب فنی تر هم هست. اولاً این تصویر چون ایشان دیگه از بحث تساقط و طریقت، این تصویر می خورد به خود حجیت، باید اول خود حجت

معنا بشود یعنی اگر می خواهیم در این بحث از نظر فنی وارد بشویم خود حجت، و ملخص کلام این شد که حجت به نظر ما یک مفهوم اجتماعی است، یک عنوان اجتماعی است، یک موضوع اجتماعی است، فردی نیست، و لذا عرض کردیم حتی وقتی می گوئیم قطع حجت است یا علم عرفی، ما چون غیر از قطع دو تای دیگر هم اضافه کردیم، وثوق و اطمینان و علم عرفی و قطع. وقتی می گوئیم حجت است خلافاً لمشهور که الان هست، ذاتی می دانند، اصلاً حجیت یک مفهومی نیست که ذاتی باشد، اصلاً ذاتیت را قبول نمی کند. یک مفهوم اجتماعی است، اگر گفتیم قطع حجت است یعنی چه؟ به قول مرحوم نائینی حجیت منجعله، این حجیتش نه از باب این که مثلاً ذاتاً حجت است، عرض کردیم حجیت قطع از باب این است که متعارف بین عقلاً این است که اگر کسی قطع برای آن از طرق متعارف، این که در کلمات اصحاب ما آمده طریقت دارد از هر طریق را قبول نکردیم. لا اقل باید حدود نود درصد مقدماتش باشد، ده درصد هم شخصیت خود شخص است. اگر ثابت شد ایشان برایش قطع پیدا شده این حجت است، چون اگر بگویند قطع حجت شد چرا باز پیگیری نکردید؟ خب برو سوال بکن، خب بلا اشکال اختلال نظام لازم می آید، لذا عرض کردیم اصل حجیت در باب قطع هم روی مصلحت سلوکی است، اختصاص به خبر واحد ندارد، اصلاً قطع را هم بر اساس یک مصلحت سلوکی که عدم اختلال نظام، تسهیل امر، وحدت جامعه، افراد وسواس پیدا نکنند، جامعه پریشانی پیدا نکند، هر کسی برای خودش یک چیزی نگوید، این خودش یک مطلب اجتماعی است، البته وسواس حالت فردی هم دارد، حالا کلمه وسواس به زبان من جاری شد. غرض این که اختلالی در جامعه پیدا نشود، جامعه پیشرفت بکند، این غیر از حالت فردی خود عنوان اجتماعی یک جامعه پیشرفته ای است، این روی قطع به طور متعارف اعتماد می کنند، اگر قطع هم مقدماتش متعارف باشد، بله اگر قطع از مقدمات غیرمتعارف باشد این قابل قبول نیست. کرارا عرض کردیم.

پس اصل حجیت به جای این بحثی که مرحوم نائینی فرمودند، اصل حجیت بر اساس یک مفهوم، واقع اجتماعی است، یک عنوان اجتماعی است، یک حقیقت اجتماعی است و خود حجیت حتی در مثل قطع هم بنا بر مصلحت سلوکی است، و لذا چون اجتماعی هم هست و مصلحت دارد اگر انسان بتواند امکاناتش مساعد باشد چون قطع به هر حال یک صفت نفسانی است که رابطه با خارج دارد. این صفت نفسانی یعنی نکته دارد. این رابطه با خارج چون یک شرحی دارد، این رابطه با خارج ممکن است درست نباشد، درست است که این

صورت به قول آن آقایان کشف ذاتش است، ذاتش هم نیست، ذاتش است، لکن این صورتی که رابطه با خارج دارد چون می شود که خلاف واقع باشد اگر بخواهد عقلا بنا بگذارند بر این صورت عمل بکنند باید نکته ای داشته باشد. این نکته از خود صورت نیست، صورت نمی تواند، این نکته باید از خارج بیاید، نکته خارجیش عدم اختلال نظام است، تسهیل است، وحدت جامعه است، رشد جامعه است، هماهنگی جامعه است، یک هماهنگی و معیارهای مشخصی قرار داده می شود برای این که جامعه یک حالت، این نکته اش به نظر ما این است.

اگر در باب قطع نکته مصلحت سلوکی شد در غیرش به طریق اولی و خوب دقت بکنید اگر چیز دیگری آمد جعل حجیت کرد، این حجیت به قول آقایان منجمله، این حجیت به قول آقایان ذاتی، اگر در مذاهب در دین، در قانون، در کشورها، در ملت های مختلف، اقوام مختلف، عشائر مختلف چیزهای دیگر را هم به عنوان حجیت قرار دادند عرض کردیم نکته اساسیش باید به این برگردد، یعنی نکته اساسیش به مصلحت سلوکی برگردد، عادتاً این طور است یعنی اگر می خواهد جعل حجیت بکند بله اگر آمد اضافه بر جعل حجیت را نه به لحاظ سلوک انجام داد، به لحاظ یک صفتی، وجود یک صفتی این جا خواهی نخواهی عوض می شود، حالت عوض می شود، مثلاً صفت اجتهاد، صفت فقاہت، صفت خبرویت، یک صفتی را در، یک نکته ای را در، یا اگر آمد گفت این صورت ذهنی دیگر مطابق ندارد، ما صدق به قول آقایان یعنی آن چه که مطابقش در خارج است ندارد، این که می گوید قیمت این خانه ده تومان همین است، همین ده تومان است، آن هم که می گوید دوازده تومان است، همان است دوازده تومان است چون این یک واقعیت خارجی ندارد، طبیعتاً در این جور موارد اگر این آمد گفت این قول حجت است مراد معنای دیگری می شود، این دیگر معنایش اختلال نظام نمی شود، خواهی نخواهی این طور نمی شود یا اگر گفت به قول پزشک مراجعه بکن و می داند که پزشک از یک امر واقعی خبر می دهد و این طور نیست که صورت ذهنی دائماً مطابق با امر واقعی باشد و در خصوص پزشک این طور نیست که اگر حرف پزشک را گوش کردیم مصالح به دست می آید یا مفاسد، نه ممکن است دارویی را گفته بخورید آن آدم بمیرد، همین اخیراً مرتب این مشکل هست دیگر، مثلاً می گویند در این

ویروس کرونا یکی از مشکلات این است که وارد نبودند، انواع کارهایی کردند که بدتر کرد، تلفات را بالا برد، به جای این که پایین بیاورد، چیزهایی نقل می کنند نمی دانم صحت و سقمش را، راجع به این ویروس خبیث.

پس بنابراین این نکته را در نظر بگیرید، اگر بخواهیم طبق قاعده عمل بکنیم باید آن معیار حجیت را، چون کلمه حجت را عرض کردیم دارای معانی مختلف است، آن معیار حجیت را پیدا بکنیم، مثلاً مصلحت سلوکی الان عرض کردم یک مصلحت اجتماعی است اما اگر خبر متعارض شد عادتاً مصلحت اجتماعی نیست که ما به هر دو عمل بکنیم، چون یکی از مصالح اجتماعی وحدت جامعه است، دو تا رای می شوند، خب این خودش بد است، تسهیل یکی از مصالح است لکن اگر آمد شرائط عوض شد آن نکته اش عوض می شود، دقت می فرمایید؟

پس به نظر ما این بحث را خوب بود مرحوم آقای، البته چون مرحوم نائینی آنجا را حجیت ذاتی می دانند، عقلی می دانند، این جا را جعلی می دانند لذا نحوه بحث را این جور قرار دادند. به نظر ما بهترین راه این است که اولاً این کلمات ادله، امارات، طرق، حجج کار نداریم حالا این دلیل در احکام امارات مثلاً در موضوعات. حالا به هر حال آن چه می آید در موضوعات یا در احکام، آن چه را که قانون می آید حجت قرار می دهد، می گوید قبول بکنید، حالا یا زمینه های عقلانی دارد مثل رجوع به اهل خبره که خودش زمینه عقلانی دارد، قانون که می آید او را قبول می کند و می داند که این صورت ذهنی مطابق با واقع نیست، این به روی چه نکته ای آمده این کار را کرده؟ من حرفم این است، اگر آن نکته روشن شد در تعارض هم روشن می شود. فرق نمی کند، آن نکته اساسی در تعارض هم می آید، دلیل بر اصل حجیت در تعارض هم می آید، این مراد ما از قاعده است، مراد نائینی در این بحث هفتم مراد ما از قاعده این است که با قطع نظر از عنوان تعارض آن چه اقتضائی داشت؟ اگر آن بود با تعارض چکار می کند؟ الان نگاه کردیم مختلف است، یکنواخت نیست، یک چیز یکنواختی که بخواهیم بگوییم که به این معنا باشد نیست، اصلاً در بعضی ها مصلحت سلوکی است و در بعضی ها هم نیست، اصلاً مصلحت سلوکی تصویر ندارد مثل قول مقوم، آن مصلحت سلوکی تصویر ندارد، البته ما مراجعه می کنیم برای جامعه خوب است، می گوید چند؟ این قدر، معمار می آید، این می گوید بیشتر می گوید معمار این قدر گفت، آن می گوید کمتر می گوید معمار

این را گفت، علی ای حال یک نوع انسجامی در جامعه ایجاد می کند لکن این غیر از این است، این به این معنا نیست چون سلوک این کلام یعنی این دارای مصلحت است، نه، چون آنجا اصلا واقعی مطرح نیست، واقع واحدی مطرح نیست، عده ای از عقلا هستند در این خیابان خانه را بهتر ترجیح می دهند و در خیابان دیگر بهتر، این ها هست دیگر، رغبات عقلانی کاملا مختلف است و حساب ها کاملا متفاوت است.

پس بنابراین الصحيح فی المقام أن يقال این مواردش فرق می کند، آن جاهایی که جنبه طریقت دارد، آنجایی که مثل علم و مثل خود قطع، مثل بینه، طبیعتا اگر تعارض پیدا شد یکی می آید می گوید من قطع دارم که این دارو برای شما نافع است، یکی دیگر می گوید من قطع دارم این دارو برای شما نافع نیست، خب طبیعتا چون هر دو طریقت دارند و نکته خاصی ندارند طبیعتا هر دو تساقط می کنند. به جایی نمی رسد. در مورد بینه هم همین طور است، عادتاً، حالا اگر روایت آمد که فلان بینه مقدم است آن بحث دیگری است. آن نکته دیگری است که از خارج اگر بخواهیم استفاده بکنیم. یا مثلاً بینه ای که با اصل موافق است، بینه ای که مخالف اصل است إلی آخره. حالا من وارد آن بحث نمی شوم.

پس بنابراین تا این جا روشن شد که مواردش فرق می کند، باید یکی یکی حساب بکنیم لکن حجیت اساساً بر مبنای مصلحت سلوکی است چون خود حجیت پدیده اجتماعی است، مصلحتی هم که در حجیت می آید یک امر اجتماعی است.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين